

متن پیاده سازی شده جلسه سی و هفتم سال پنجم درس خارج فقه القضا 13 آذر ماه 1401

بسم الله الرحمن الرحيم

مطرح کردیم تعیین کننده در بحث، روایات است. باتوجه به اختلافی که در اقوال وجود دارد، از جهت اتفاق فقها، به جایی نمی‌رسیم. از طریق قرآن هم به دلیلی نمی‌رسیم. مسیر قرآن را نمی‌بندیم، شاید از آیاتی که از علما یهود یاد می‌کند بتوان ادله‌ای استخراج کرد.

در جلسه قبل، چهار روایتی که کلینی در بابی تحت عنوان «باب مستأکل بعلمه» بیان کرده بود را مطرح کردیم. خلاصه بررسی این احادیث، این شد که دلالت بر حرمت اخذ اجرت نداشتند. ما از این روایات، نه تنها استفاده حرمت نمی‌کنیم، چه بسا بتوانیم استفاده جواز بکنیم. لحن این روایات بیان یک امر حرام نیست. اگر کسی که مستأکل به علم خود باشد، در قیامت معاقب خواهد بود؛ امام باید آن را مطرح می‌کردند نه این که بگویند این فرد در قیامت نصیبی نخواهد داشت. پس از این روایات، استفاده جواز می‌شود.

در قرآن می‌فرماید: «ان الله لایضیع أجر المحسنین» خداوند می‌فرماید برای پاداش دادن، لازم نیست عمل برای من انجام بشود. البته عملی که برای خداوند انجام نشده است را وعده بهشت نمی‌دهد. ممکن است در مقابل عمل محسن، به او شهرتی در دنیا بدهد، مالی به او بدهد یا ممکن است در آخرت به او پاداش بدهد.

از این روایات، ممکن است جواز استخراج کنیم؛ اما منع استخراج نخواهیم کرد. در این روایات اطلاق مقامی داریم؛ یعنی امام در مقام بیان بودند؛ اما چیزی بیان نکرده‌اند. در اینجا اطلاق مقامی به نحو اولویت است؛ یعنی اگر استیکال به علم حرمت داشت، اولویت در بیان حرمت بود نه آنچه که در حدیث بیان شده است.

در تراث دینی، تعابیری از معصومین (ع) وجود دارد که با محور گفتگو مرتبط است؛ مانند این روایت:

روایت اول: «و لا تستأکل الناس بنا ففتقر؛ ذلک موقوف لا محالة و مسئول، فان صدقت صدقناک و ان کذبت کذبناک»

در روایات قبلی بحث استیکال به علم بود. این روایت بحث استیکال به علم نیست؛ بلکه استیکال به اهل بیت است. مستأکل به علم به این معنا بود که علم خود را سرمایه قرار بدهد. از طریق علم خود کسب اجرت کند. در این روایت امام می‌فرمایند: ما را ابزار استیکال از مردم نکن. برخی از ولایت دفاع می‌کنند و این را منبع درآمد قرار می‌دهند؛ لذا ممکن است که برخی مطالب غلوآمیز را مطرح کنند. مثلاً خود را سید بدانند و از این طریق از سیادت خود از اهل بیت سود ببرند.

امام سجاد (ع) بعد از حادثه کربلا به قدری خوب عمل کردند که اهل بیت در جوامع اسلامی مرجعیت برای محبت و ولایت پیدا کردند در حالی که اهل بیت مرجعیت امامت پیدا نکرده بودند. این مرجعیتی که ائمه در بین مردم پیدا کردند به خاطر رفتاری بود که امامان معصوم (ع) از امام سجاد به بعد با مردم داشتند. محبوب‌ترین خاندان، خاندان اهل بیت بوده‌اند. وقتی یحیی بن زید بن علی بن حسین از زندان آزاد شد، زنجیری که به دست و پای یحیی بود بیرون آوردند و بر آن قیمت گذاشتند. هیچ‌کس نتوانست آن را بخرد؛ چون پای یحیی بر او بوده است. این زنجیر را تکه‌تکه کردند. حدادهای خراسان این تکه‌ها را خریدن و آن را نگین انگشتر کردند و به آن تبرک کردند.

به جهت مرجعیت فرهنگی که اهل بیت در بین مردم داشتند، می‌خواستند جلوی سوءاستفاده از این مرجعیت را بگیرند تا فرد با انتساب خود به اهل بیت، سوءاستفاده نکند.

امام فرمودند: به ما استیکال نکنید که اگر این کار را کردید فقیر خواهید شد. جلوی شما گرفته خواهد شد و شما مسئول

هستید. اگر راست بگویی ما هم تو را در روز قیامت تصدیق می‌کنیم و اگر دروغ گفته باشی ما هم تو را در قیامت تکذیب خواهیم کرد.

آیا از این روایت می‌توانیم استخراج کنیم اگر کسی معارف اهل‌بیت را بیان کرد پول گرفتن اشکال دارد؟ اگر «بنا» در روایت را به «باحادیثنا» یا «بمعارفنا» معنا کنیم؛ یعنی اگر کسی احادیث و معارف ما را بیان کند و پول بگیرد، اگر این‌گونه هم روایت را معنا کنیم، به نظر ما، روایت دلالت بر حرمت نمی‌کند.

روایت دوم: «یا ابا النعمان، لاتستاکل بنا الناس فلا یزیدک الله بذلک الا فقرا»
زیاد معطل این نمی‌شویم.

روایت سوم: امام سجاد (ع) به قاسم بن عوف می‌فرمایند: «و ایاک ان تستاکل بنا فیزیدک الله فقرا»

ایاک یعنی احذر. «ایاک» از ادوات تحذیر است یعنی بپرهیز از این که به ما استیکال کنید. این روایت سند ندارد. از این دسته روایت، متعدد داریم؛ لذا دیگر به سند آن زیاد حساس نمی‌شویم. البته اگر بخواهیم از «ایاک» در این روایت استفاده کنیم باید این روایت سند داشته باشد.

اگر یک کلمه، ظهور در حرمت داشته باشد، نباید بعد از آن مزاحم بیاید. در اینجا بعد از کلمه «ایاک» مزاحم آمده است. مزاحم عبارت «فیزیدک الله فقرا» است.

به‌رحال به قرینه «یزیدک» ما از «ایاک» حرمت برداشت نمی‌کنیم. البته برخی مخالف هستند و می‌گویند «ایاک» از ادوات تحذیر است. از آن حرمت استخراج می‌کنیم و کاری به بعد آن نداریم.

روایت چهارم: در وصیت مفضل به جماعتی از شیعه آمده است:

«انی سمعت ابا عبدالله (ع) یقول: افترق الناس فینا علی ثلاث فرق: ... فرقة احبونا و سمعوا کلامنا و لم یقصرُوا عن فعلنا لیستأکلوا الناس بنا فیما لله بطونهم نارا یسلط علیهم الجوع و العطش ...»

امام فرمودند: مردم نسبت به ما سه فرقه هستند. فرقه‌ای که ما را دوست دارند. کلام ما را می‌شنوند. از فعل ما کوتاهی نمی‌کنند (یا فعل ما را برای مردم بیان می‌کنند یا خودشان کوتاهی نمی‌کنند؛ یعنی هم اهل محبت هستند و هم اهل ولایت هستند) تا به اسم ما یا به نسبت دادن خودشان به ما، پول در بیاورند. خداوند شکم‌های آنها را با آتش پرمی‌کند. بر آنها گرسنگی و تشنگی مسلط می‌شود.

نمی‌توانیم بگوییم این تعبیر دلالت بر حرمت نمی‌کند؛ اما چون می‌خواهیم از یک روایت خاص، حرمت را استخراج کنیم، روایت باید سند داشته باشد. این روایت سند ندارد.

شاگرد: بدون سلسله از تحف‌العقول نقل می‌کند.

استاد: بله. تحف‌العقول کتاب خوبی است؛ اما روایات آن مرسل است. بنده هم از بحار نقل کرده‌ام.

روایت پنجم: «حدثنا احمد بن محمد بن الهیثم العجلی قال: حدثنا احمد بن یحیی بن زکریا القطان، قال: حدثنا بکر بن عبدالله بن حبیب عن تمیم بن بهلول عن أبيه عن محمد بن سنان عن حمزة بن حرمان قال: سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول: من استأكل بعلمه افتقر. فقلت له: جعلت فداك إن فی شیعتک و موالیک قوما یحملون علومکم و یبثونها فی شیعتکم فلا یعدمون علی ذلک منهم البر و الصله و الاکرام. فقال علیه السلام: لیس اولئک بمستأکلین انما المستأکل بعلمه الذی یفتی بغير علم و لاهدی من الله عزوجل لیبطل به الحقوق طمعا فی حطام الدنيا».

روایت چند مجهول دارد. احمد بن یحیی، بکر بن عبدالله، تمیم و پدرش مجهول هستند. محمد بن سنان هم محل بحث است، گرچه ما روایات غیر اعتقادی او را می‌پذیریم؛ اما روایاتی که در مورد مقامات ائمه می‌گوید تأمل می‌کنیم. حمزة بن حرمان محل بحث است؛ اما قابل دفاع است. در این روایت، شخصیت اول و شخصیت آخر و محمد بن سنان قابل دفاع هستند و بقیه قابل دفاع نیستند. پس روایت ضعیف است.

حمزه می‌گوید من به امام گفتم: در شیعیان و موالی شما کسانی هستند که علوم شما را حمل می‌کنند و آن را در بین شیعیان شما پخش می‌کنند. شیعیان برای آنها صله و چیزهایی می‌آورند. نمی‌گویند اجرت می‌گیرند، بلکه می‌گویند برای آنها صله می‌آورند. امام می‌فرماید: اینها مستأکل به علم نیستند. مستأکل به علم کسی است که بدون علم فتوا می‌دهد تا حق را باطل کند به‌خاطر طمعی که در دنیا دارند.

سند روایت خوب نیست. شیخ حر عاملی سند این روایات را قبول می‌کند. سند مشکل دارد و ظاهراً تنها روایتی است که مستأکل را معنا می‌کند. اگر مستأکل این‌گونه باشد، فعل او حرام است.

بررسی دلالت «إنما» بر حصر

نکته‌ای بر روی کلمه «إنما» است. گفته‌اند «إنما» دال بر حصر است. بحث می‌شود که حصر «إنما» از کجا آمده است. در مغنی این بحث مطرح می‌شود. اگر حصر آن از «إن» آمده است که «إن» دال بر حصر نیست. اگر حصر از «ما» کافه آمده است، آن هم دال بر حصر نیست.

اگر «إنما» دال بر حصر باشد، یک معنا دارد و اگر دال بر تثبیت باشد، مفاد آن مرکب نیست؛ لذا مفاد آن «این است و جز این نیست» نخواهد بود؛ بلکه مفاد آن «این است» خواهد بود.

اگر در این مورد «إنما» دال بر حصر باشد، امام می‌خواهند بگویند مستأکل به علم یک معنا دارد و آن هم کسی است که فتوا به غیر علم به خاطر طمع در دنیا می‌دهد. در نتیجه این روایت به استادی که تدریس می‌کند و بدون هدایت و علم نیست و «لیبطل به الحقوق» هم نیست، هیچ ارتباطی نخواهد داشت. اگر «إنما» برای حصر نباشد و برای تثبیت باشد، از این حدیث برای استادی که تدریس می‌کند و همراه علم هم است نفیاً و اثباتاً چیزی استخراج نمی‌شود.

خلاصه این که اگر «إنما» برای حصر باشد؛ برای مانحن‌فیه که استادی همراه علم تدریس می‌کند و پول می‌گیرد، استخراج می‌شود که این استاد، مستأکل به علم نیست. اگر برای حصر نباشد چیزی برای مانحن‌فیه استخراج نمی‌شود.

نظر بنده نسبت به دلالت «إنما» بر حصر این است که به کمک قرائن باید متوجه بشویم. «إنما یوحی الی أنما الهکم اله واحد فهل أنتم مسلمون» در این آیه قرینه داریم که حصر وحی در «إنما الهکم اله واحد» نیست. در «إنما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا» در اینجا دلیل و شأن نزول داریم که «إنما» برای حصر است. دعوی ما با فخر رازی این است که چرا حصر را انکار می‌کنید. در برخی موارد حصر «إنما» را نمی‌توانیم بپذیریم.

شاگرد: معنای إنما حصر است؛ اما مواردی که شما می‌فرمایید حصر اضافی است.

استاد: کسانی هستند که قائل‌اند «إنما» برای حصر نیست. نظر مشهور این است که «إنما» برای حصر است. حصر اضافی دلیل می‌خواهد. اگر «إنما» را برای حصر بدانیم و بعد بگوییم «إنما» در جایی برای حصر اضافی است باید دلیل بیاوریم؛ زیرا خلاف اصل می‌شود. در خیلی از موارد قبل آن چیزی نیامده است. ما می‌گوییم اگر در جایی حصر ثابت شد می‌پذیریم و اگر هم ثابت نشد نیاز نیست که دلیل بر حصر اضافی بودن آن بیاوریم چون نگفته‌ایم که «إنما» برای حصر است.

در لغت اجتهاد نمی‌توانیم بکنیم. باید سراغ کاربست‌های آن برویم. نمی‌توانیم استنباط کنیم که «إنما» برای حصر است یا برای حصر نیست. از مؤثرترین لغات در بحث‌های اجتهادی کلمه «إنما» است. در آیه «إنما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا» برخی از اهل تسنن خواسته‌اند حصر را زیر سوال ببرند تا بگویند کسانی که بعد از پیامبر (ص) آمده‌اند هم ولی بوده‌اند. شاگرد: آیه تطهیر هم است.

استاد: بله

روایت ششم: از رسول خدا (ص) است «أقرؤا القرآن و اعملوا به و لا تجفوا عنه و لاتغلو فیه و لاتأکلوا به»